



مرکز تحقیقات اسلامی


اصفهان

گامی



ارسلان علی محمد صالح

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



امام حسین

تاریخ خلفاء

ابن قتیبہ دینوری
ترجمہ سید ناصر علی شاہ



جلد دوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امامت و سیاست (تاریخ خلفاء)

نویسنده:

ابن قتیبه دینوری

ناشر چاپی:

ققنوس

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	امامت و سیاست (تاریخ خلفاء)
۶	مشخصات کتاب
۶	اختلاف راویان در مورد حادثه حرّه ص : ۲۳۱
۷	حکومت ولید بن عقبه بر مدینه و بیرون رفتن حسین بن علی ص : ۲۳۲
۹	نبرد عمرو بن سعید با حسین بن علی ص : ۲۳۵
۱۰	اسیران خاندان علی نزد یزید ص : ۲۳۷
۱۱	اخراج بنی امیه از مدینه و جنگ حرّه ص : ۲۳۷
۱۳	جنگ عبد الله بن زبیر ص : ۲۴۰
۱۳	خلافت معاویه بن یزید ص : ۲۴۱
۱۴	پیروزی عبد الله بن زبیر ص : ۲۴۲
۱۴	آتش‌سوزی در خانه کعبه ص : ۲۴۲
۱۵	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

امامت و سیاست (تاریخ خلفاء)

مشخصات کتاب

سرشناسه : ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، ق ۲۷۶ - ۲۱۳
 عنوان قراردادی : [الامامه و السیاسه. فارسی]
 عنوان و نام پدیدآور : امامت و سیاست (تاریخ خلفاء) / ابن قتیبه دینوری؛ ترجمه ناصر طباطبایی
 مشخصات نشر : تهران: ققنوس، ۱۳۸۰.
 مشخصات ظاهری : ص ۴۰۰
 شابک : ۹۶۴-۳۱۱-۲۵۹-۴۲۵۰۰۰ ریال ؛ ۹۶۴-۳۱۱-۲۵۹-۴۲۵۰۰۰ ریال
 وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی قبلی
 عنوان دیگر : تاریخ الخلفاء
 موضوع : اسلام -- تاریخ -- ق ۱۳۲ - ۴۱
 شناسه افزوده : طباطبائی، ناصر، مترجم
 رده بندی کنگره : DS۳۸/۲ الف ۲ الف ۸ ۱۳۸۰
 رده بندی دیویی : ۹۵۳/۰۲
 شماره کتابشناسی ملی : ۷۹۹-۲۰۷۷۱

اختلاف راویان در مورد حادثه حرّه ص: ۲۳۱

هنگامی که مردم مدینه با یزید بن معاویه بیعت کردند، حسین بن علی از مدینه بیرون رفت و در مکه همراه با عبد الله بن زبیر رحل اقامت افکند. عمرو بن سعید بن عاص در ماه رمضان به عنوان کارگزار مدینه و علاوه بر آن از سوی یزید برای برقراری موسم حج برگزیده شد.

ولید بن عقبه نیز از کارگزاری بر مدینه بر کنار شد.

عمرو بن سعید بن عاص هنگامی که در مدینه بالای منبر رفت، ناگهان بینی وی خونریزی کرد. مردی عرب که در مقابل عمرو نشسته بود گفت: به خدا سوگند، او برای خون نزد ما آمده است. پس از آن مردی دیگر آمد تا عمامه عمرو را از سر او بردارد، موفق نشد ولی گفت: به خدا سوگند همه مردم را خواهد گرفت و مرد دیگری برخاست و با چوب دستی خود که دو سر داشت به طرف عمرو آمد و گفت: به خدا سوگند، مردم گروه گروه شده‌اند.

عمرو بن سعید به سوی مکه رفت و در روز ترویبه به مکه رسید، حسین بن علی نماز خود را خواند و از مکه بیرون رفت. وقتی که عمرو از اعمال حج فارغ شد، به او خبر رسید که حسین از مکه بیرون رفته است، وی نیز به همراهیان خود گفت: سوار بر مرکب‌های خود شوید و حسین را هر جا که هست بگیرید. مردم از این سخن عمرو شگفت زده شدند. ولی هر چه به دنبال حسین گشتند او را نیافتند. عبد الله بن جعفر پسرانش عون و محمد را در پی حسین فرستاد تا وی را به مکه باز گردانند ولی حسین از این که برگردد خودداری کرد. حسین به همراه دو پسر عبد الله به راه خود ادامه داد. عمرو بن سعید به مدینه بازگشت و در پی عبد الله بن زبیر فرستاد، او نیز همچون حسین از این که نزد عمرو بیاید خودداری کرد در حالی که عده‌ای از مردان قریش و غیر قریش همراه عبد الله بن زبیر بودند.

عمرو بن سعید لشکری را برای جنگ با عبد الله بن زبیر به مدینه فرستاد. او گروهی را برای رفتن مورد ضرب و شتم قرار داد ولی آنان از رفتن به مدینه خودداری کردند. عمرو از

ترجمه الامامه و السیاسه، ص: ۲۳۲

آنان خواست یا به جنگ بروند و یا این که کسی را به جای خود بفرستند. حارث بن مالک مردی را به پانصد درهم اجاره کرده بود تا به نزد عمرو بن سعید برود و به او گفت: آیا بیش تر از این باید به تو بدهم، و مادرت را به عقد خود در آورم؟ مرد گفت: آیا حیا نمی کنی؟

حارث گفت: من مادرت را در یک جا برای تو حرام کردم در حالی که قرآن کعبه را در چند جای بر تو حرام کرده است. حارث نزد عمرو بن سعید آمد و گفت: مردی را برای تو آورده‌ام که اگر به او فرمان دهی مادرش را نیز به عقد خود در می آورد. گویند عمرو به آن مرد گفت: خدا تو را به جای آن پیر مرد نفرین کند.

عمرو همه آنان را به مکه فرستاد تا با عبد الله بن زبیر نبرد کنند، عمرو، از لشکریان عبد الله بن زبیر شکست خورد و یزید بن معاویه، عبد الله بن مسعود فزاری را به مدینه فرستاد.

وی در مدینه به مردم چنین گفت: مردم شام لشکر بزرگ خدایند و بهترین بندگان خدا.

حارث بن مالک گفت: اجازه بده تا سخنی بگویم.

عبد الله بن مسعود گفت: بنشین.

حارث گفت: به خدا سوگند ما بهتر از مردم شام هستیم تو تنها بدی که از مردم مدینه دیدی این است که پدرت را کشتند در حالی که وی لقاح [(۱)] رسول خدا (ص) را می دزدید. آیا فراموش کردی زخمی را که ابو قتاده با زدن نیزه به پدرت ایجاد کرد و پس از آن شیئی به اندازه ساعد از پدرت بیرون آمد. حارث پس از گفتن این سخنان نشست.

حکومت ولید بن عقبه بر مدینه و بیرون رفتن حسین بن علی ص: ۲۳۲

یزید بن معاویه، عمرو بن سعید را از کارگزاری مدینه بر کنار و ولید بن عقبه را جانشین وی کرد. حسین بن علی از مدینه بیرون رفت و راه خود را به طرف مکه ادامه داد، مردم بسیاری به او متمایل شدند. عبد الله بن زبیر از کسانی بود که نزد حسین می رفت تا این که نامه مردم کوفه با این مضمون به دست حسین رسید:

بسم الله الرحمن الرحیم، برای حسین بن علی، از طرف سلیمان بن صرد و مسیب و رفاعه بن شداد و مؤمنان کوفه که همگی از پیروان تو هستند. بدان خداوند دشمن ستمگر تو را شکست خواهد داد. کسی که بر این امت ستم روا داشته و حقوق آنان را

[(۱)]. آنچه بدان درخت خرما را گرد نری دهند یا به عبارت دیگر آن را باردار کنند. - م.

ترجمه الامامه و السیاسه، ص: ۲۳۳

غصب کرده و بر اموال و دارایی های آنان مسلط شده است. او بر پیروان تو بدون رضایت آنها حکومت می راند. نیکان آنان را می کشد و بدان آنان را باقی می گذارد، مرگ بر او باد همچنان که بر قوم ثمود چنان رفت. او پیشوای ما نیست، زود نزد ما بیا، شاید خداوند به واسطه تو ما را به راه راست هدایت کند. نعمان بن بشیر در قصر دار الاماره کوفه است، ما در روز جمعه با او همراه نمی شویم و نماز عید را با او به جا نمی آوریم. اگر بدانیم تو به کوفه خواهی آمد او را بیرون خواهیم کرد، و به شام خواهیم فرستاد. والسلام.

حسین بن علی، مسلم بن عقیل را برای گرفتن بیعت از مردم کوفه به آن جا گسیل داشت، در حالی که نعمان بن بشیر کارگزار یزید

در کوفه بود.

نعمان بن بشیر گفت: یقیناً دختر زاده رسول خدا (ص) عزیزتر از یزید بن معاویه است. این سخن نعمان به اطلاع یزید رسید، خواست تا نعمان را از مقام خود بر کنار کند.

یزید به مردم شام گفت: چه کسی را بر کوفه حاکم گردانم؟

آنان گفتند: آیا به رأی و نظر معاویه خوشنود می‌شوی.

یزید گفت: آری.

مردم شام گفتند: سندی موجود است که معاویه، عید الله بن زیاد را به حکومت عراقین گماشته است.

یزید گفت: پس عید الله را به عنوان کارگزار خود به کوفه می‌فرستم.

عید الله قبل از این که حسین به کوفه برسید، به کوفه رسید، مسلم بن عقیل نیز برای حسین بن علی از سی هزار نفر از مردان کوفه بیعت گرفت. مردم کوفه همراه مسلم بن عقیل شدند تا عید الله را از کوفه بیرون کنند.

عید الله پیش دستی کرد و بر مسلم و یارانش تنگ گرفت تا جایی که عده قلیلی همراه مسلم ماندند، مسلم نیز در کوچه‌های کوفه تنها ماند و لشکریان عید الله از بالای دیوار بر وی سنگ و آجر می‌ریختند. مسلم به خانه هانی بن عروه پناه برد، هانی در نظر مردم کوفه از وجهه بالایی برخوردار بود، به مسلم پیشنهاد کرد من خود را بیمار نشان می‌دهم وقتی عید الله به خانه من آمد تا از من دیدار کند، تو گردن او را بزنی.

هانی کسی را نزد عید الله فرستاد و به وی خبر داد که بیمار است تا جایی که از شدت بیماری خون بالا می‌آورد. هانی به مسلم سپرده بود وقتی من گفتم تشنه‌ام شما از پشت پرده بیرون آیید و گردن عید الله را بزنید. عید الله وارد خانه هانی شد، هانی چند بار با صدای

ترجمه الامامه و السیاسة، ص: ۲۳۴

بلند گفت: تشنه‌ام آب بیاورید ولی کسی درخواست وی را اجابت نکرد. عید الله سالم از خانه هانی بیرون رفت. عید الله به کارهای هانی شک کرد تا جایی که به عید الله گفته شد به خدا سوگند، مسلم بن عقیل در خانه هانی بوده است.

عید الله در پی هانی فرستاد. هانی در پاسخ وی گفت: من بیمارم و توان حرکت کردن ندارم. عید الله دستور داد تا هانی را با همان وضعیت به دار الاماره بیاورند.

هانی را بر چهارپایی سوار کردند و آوردند. هانی می‌گفت: مرا چه به عید الله.

عید الله به هانی گفت: عصای سفیدی در دست توست؟

هانی گفت: آری؟

عید الله گفت: من تو را بر مال و جانت امین کرده بودم.

عید الله عصبایی را که در دست هانی بود گرفت و با آن به صورت هانی زد تا جایی که عصا شکست.

عید الله گفت: عده‌ای را برای گرفتن مسلم بن عقیل به خانه هانی بفرستید.

وقتی که یاران عید الله به خانه هانی آمدند مسلم با شمشیر به آنان حمله کرد و با آنان جنگید، و در نهایت مسلم را دستگیر کردند، از آنان درخواست آب کرد، فردی که نامش شهر بن حوشب بود گفت: از آب چاه به تو آب می‌دهم.

دیگر گفت: خیر از آب فرات به وی خواهیم داد.

وقتی که مسلم آب را در دهان خود مضمضه کرد، و بیرون ریخت با خون مخلوط شده بود. صبحگاه وی را نزد عید الله آوردند، عید الله خواست تا گردن مسلم را قطع کند، ولی مسلم به او گفت: وصیتی دارم آن را بشنوید. به او گفتند: وصیت کن. مسلم

نظری به مردم کرد و به عمرو بن سعید گفت: من در این جا به غیر از تو کسی از قریش را نمی‌بینم. نزدیک من بیا تا به تو بگویم. مسلم گفت: آیا می‌خواهی بزرگ قریش گردی، حسین همراه با نود زن و مرد در راهند تا به کوفه بیایند، آنان را بر گردان و در مورد من برای او بنویس.

گردن مسلم را زدند، عمرو سر مسلم را نزد عبید الله انداخت و گفت: آیا می‌دانی او چه گفت: عبید الله گفت: راز پسر عمویت را نگه‌دار و آن را فاش نکن.

عمرو گفت: کار از این بزرگ‌تر است.

عبید الله گفت: آن چه چیزی است؟

ترجمه الامامه و السیاسه، ص: ۲۳۵

عمرو گفت: به من اطلاع داد حسین و کسانی که با او هستند در حال حرکت به سوی کوفه هستند. آنان نود زن و مرد هستند. عبید الله گفت: به خدا سوگند کسی به غیر از تو با آنان جنگ نخواهد کرد.

نبرد عمرو بن سعید با حسین بن علی ص: ۲۳۵

گویند، عبید الله بن زیاد لشکری را فراهم کرد و عمرو بن سعید را سالار سپاه قرار داد. حسین از این اتفاق با خبر شد، وی تصمیم گرفت در حالی که پنج تن از پسران عقیل همراه او بودند برگردد. فرزندان عقیل به حسین گفتند: آیا در حالی که برادر ما کشته شده است می‌خواهی برگردی. نامه‌های بسیاری برای تو رسیده است، آیا به این نامه‌ها اعتماد نداری؟ حسین گفت: به خدا سوگند، تحمل صبر در برابر فرزندان عقیل را ندارم.

لشکر کوفه، حسین را در بیابان دیدار کردند، در حالی که تشنه بودند و آبی نیز به همراه خود نداشتند. آنان نزد حسین آمدند و درخواست آب کردند و به حسین گفتند: دخترزاده رسول خدا (ص) ما را سیراب کن. حسین دستور داد به هر یک از سواران ظرف بزرگی آب بدهند، آنان نوشیدند و توان خود را باز یافتند.

گویند، لشکریان کوفه به حسین گفتند: فرزند رسول خدا، حرکت کن و خود نیز به همراه حسین راه افتادند تا در بیابانی که کربلا نامیده می‌شد فرود آمدند.

حسین گفت: این سرزمین چه نام دارد؟

به او پاسخ دادند: این جا کربلاست.

حسین گفت: این جا سرزمین سختی و بلاست. حسین و همراهانش در جایی فرود آمدند که بین آنها و آب، تپه‌ای فاصله بود. حسین و یارانش خواستند تا آب بردارند ولی لشکریان کوفه ما بین آنها و آب فاصله شدند.

شهر بن حوشب به حسین گفت: از این آب نخواهید نوشید مگر این که از حمیم [آب ناگواری در دوزخ] بنوشید.

عباس بن علی گفت: یا ابا عبد الله، ما بر حقیم و با آنان خواهیم جنگید.

حسین گفت: آری این چنین است.

عباس بن علی بر اسب سوار شد و با عده‌ای از یارانش آمدند و از آب نوشیدند و سیراب شدند.

عبید الله، عمرو بن سعید را فرستاد تا با آنها جنگ کند.

ترجمه الامامه و السیاسه، ص: ۲۳۶

حسین گفت: عمرو، از من یکی از این سه سخن را بپذیر، مرا رها کن تا باز گردم، یا با شما خواهیم جنگید تا کشته شوم یا این که مرا نزد یزید ببرید، دستم را در دست او قرار خواهم داد و هر طور که خواست در مورد من حکم کند.

عمرو بن سعید در پس عبید الله فرستاد و وی را از سخنان حسین آگاه کرد، و خواست که حسین را نزد یزید ببرد. شهر بن حوشب، به عبید الله گفت: خدا تو را بر دشمنت مسلط کرده است، تو می‌خواهی او را نزد یزید ببری. به خدا سوگند، اگر او را نزد یزید ببری، هیچ گزندی از یزید به او نخواهد رسید، و نزد یزید به مقامی دست خواهد یافت که تو هرگز به آن مقام دست نخواهی یافت و هیچ کس دیگر نیز به آن مقام نخواهد رسید. به او اجازه هیچ کاری را نده مگر این که حکم تو را بپذیرد.

عمرو بن سعید در پاسخ حسین جواب منفی داد: مگر این که حکم مرا بپذیری. حسین نیز در جواب عمرو گفت: رأی و نظر فرزند زن زناکار را بپذیرم؟ نه، به خدا سوگند، قبول نخواهم کرد. مرگ برای من شیرین تر است.

عمرو بن سعید در جنگ با حسین به کندی حرکت می‌کرد، عبید الله نیز، شهر بن حوشب را نزد عمرو بن سعید فرستاد و فرمان داد: عمرو با حسین جنگ کند و اگر از جنگ خود داری کرد او را بکش و خودت بر جای عمرو قرار گیر. همراه عمرو بن سعید سی مرد از قریش که اهل کوفه بودند نیز حضور داشتند. آنان به عمرو بن سعید گفتند: دخترزاده رسول خدا سه پیشنهاد برای شما دارد و شما هیچ یک از آنها را نمی‌پذیرید. آن گاه آن سی مرد قریشی به حسین پیوستند و همراه وی شروع به جنگ نمودند.

مردی از کوفه، عبد الله بن حسین بن علی را دید که بر اسب سوار شده است، وی از زیباترین مردم بود. مرد کوفی گفت: من باید این جوان را بکشم. به او گفته شد: وای بر تو، از کشتن او چه چیزی به دست می‌آوری، او را رها کن. مرد کوفی بر عبد الله بن حسین حمله کرد، و با ضربه‌ای دست عبد الله را از بدن جدا کرد و با ضربه‌ای دیگر او را کشت. همراهان حسین همگی کشته شدند.

کشته‌شدگان آن روز عبارتند از، حسین بن علی و عباس بن علی، عثمان بن علی، ابو بکر بن علی و جعفر بن علی (مادر آنان ام البنین دختر حرام کلایبی بود)، ابراهیم بن علی، مادر وی کنیزی بود. عبد الله بن علی و پنج تن از پسران عقیل. دو پسر از عبد الله بن جعفر به نام‌های عون و محمد. سه نفر از بنی هاشم. کسانی که در

ترجمه الامامه و السیاسه، ص: ۲۳۷

جنگ بودند: فاطمه دختر حسین بن علی، محمد بن علی، دو پسر جعفر بن ابی طالب و محمد بن حسین بن علی.

اسیران خاندان علی نزد یزید ص: ۲۳۷

از محمد بن حسین بن علی نقل شده است: نزد یزید آمدم. دوازده نوجوان بودیم که در زنجیرهای آهنی پیچیده شده بودیم و تنها یک لباس بر تن داشتیم. یزید گفت: خودتان را از دست بنده مردم عراق آزاد کردید؟ من وقتی که ابو عبد الله از مدینه بیرون رفت و در هنگامی که در کربلا کشته شده هیچ اطلاعی نداشتم. علی بن حسین گفت: «تا بر آنچه از دستتان می‌رود اندوهگین نباشید و بدانچه به دستتان می‌آید شادمانی نکنید، و خدا هیچ متکبر خودستاینده‌ای را دوست ندارد.» (حدید، آیه ۲۳).

یزید با شنیدن این آیات خشمگین شد و در حالی که دست خود را در ریشش کرده بود این آیه را خواند: «اگر به شما مصیبتی رسد، به خاطر کارهایی است که کرده‌اید، و خدا بسیاری از گناهان را عفو می‌کند.» (شورا، آیه ۳۰).

پس از آن به مردم شام گفت: نظر شما چیست؟ مردی گفت: لا- تتخذن من کلب سوء جروا. [سخن زشتی است، از ترجمه آن خودداری شد].

نعمان به بشیر گفت: با آنان طوری رفتار کن که رسول خدا (ص) در چنین حالی با آنان رفتار می‌کرد. فاطمه دختر حسین گفت: اینان دختران رسول خدا (ص) هستند. یزید گریه کرد طوری که نزدیک بود قالب تهی کند. مردم شام نیز گریه کردند تا جایی که

صدایشان گرفت. یزید گفت: با آنان به نیکی رفتار کنید، اسیران را به حمام ببرید و آنان را شستشو دهید و بر آنان لباس بپوشانید. اسرا را به آشپزخانه بردند و به آنها غذا خوراندند و به آنان از اموال و پوشاک هدایا و جوایزی دادند. یزید گفت: اگر بین اینان و بین کسی که پستان مادرش را گاز گرفته است نسبتی بود آنان را نمی‌کشت [منظور یزید، عبید الله بن زیاد است]. با آنان به مدینه باز گردید. هر کس که با آنان از مدینه آمده بود، با آنان به مدینه برگشت.

خراج بنی امیه از مدینه و جنگ حرّه ص: ۲۳۷

درباره بیرون کردن بنی امیه از مدینه گفته‌اند: عثمان بن محمد در حالی که پیراهن پاره خود را نیز فرستاد در نامه‌ای برای یزید چنین نوشت: به فریاد رس، مردم مدینه، فرزندان امیه را از مدینه بیرون کرده‌اند.

ترجمه الامامه و السیاسة، ص: ۲۳۸

ابو معشر گوید: یزید وقتی که هوا تاریک شد بیرون آمد. در حالی که دو شمع یکی در دست راست و یکی در دست چپ گرفته بود و لباسی زرد رنگ بر تن داشت که قسمت جلوی آن همچون زره بود. بالای منبر رفت و پس از حمد و ستایش پروردگار به مردم شام چنین گفت: عثمان بن محمد در نامه‌ای من نوشته است مردم مدینه فرزندان امیه را بیرون کرده‌اند. به خدا سوگند اگر آسمان بر زمین می‌افتاد برای من دوست داشتنی‌تر بود تا شنیدن این خبر.

معاویه بن ابو سفیان به یزید چنین وصیت کرده بود: هنگامی که مشکلی برای قومت پیش آمد با اعور بنی مرّه مشورت کن، یعنی با مسلم بن عقبه. گویند در همان شب یزید، خواستار مسلم بن عقبه شد. مسلم خود را به یزید معرفی کرد.

یزید گفت: سی هزار مرد جنگی سواره آماده کن.

گویند: معقل بن سنان اشجعی نزد مسلم بن عقبه آمد، مسلم به او گفت: امیر المؤمنین از من خواسته تا به همراه سی هزار مرد جنگی سواره به مدینه بروم.

معقل گفت: چنین کاری را نپذیر.

مسلم گفت: هرگز.

معقل گفت: پس سوار فیل نریا ماده شو.

مسلم قبل از این که از شام بیرون رود بیمار شد.

یزید به دیدار مسلم آمد و گفت: من نزد تو آمده‌ام تا تو را به مدینه بفرستم، این وصیت امیر المؤمنین معاویه است. حال که بیمار هستی، کسی دیگر را می‌فرستم.

مسلم گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم، مرا از این کاری که خدا خواسته است محروم نکن.

مسلم هنوز از بیماری خود بهبود نیافته بود که برای خود تختی آماده کرد تا با آن به مدینه برود. عده‌ای از مردان مسلم او را با همان تخت بر دوش گرفتند تا این که به سرزمینی به نام بتراء رسیدند. مسلم از این که آنان در سرزمین بتراء فرود آیند جلوگیری کرد تا این که سرانجام در سرزمین حازه فرود آمدند و مسلم کسی را با این پیام به سوی مدینه فرستاد:

امیر المؤمنین برای شما سلام دارد، شما ریشه و قوم و خویش او هستید. تقوای الهی پیشه کنید و آنچه را می‌شنوید پیروی کنید. شما در هر سال دو بخشش از من دریافت می‌کنید.

یکی در تابستان و دیگری در زمستان. بر من است که قیمت گندم را نزد مردم شام و شما مردم به یک قیمت نگه دارم. هر هفت ساع گندم به یک درهم فروخته می‌شود. عمرو بن سعید عطایای شما را دریافت داشته است و با آن برای خود بنده‌ای خریداری کرده است.

ترجمه الامامه و السیاسه، ص: ۲۳۹

مردم مدینه به مسلم گفتند: ما همان طور که دستار از سر خود بر می‌داریم یزید را نیز از خلافت بر می‌داریم.

سپاه شام با مردم مدینه به جنگ پرداختند و آنان را شکست دادند. ابو معشر از محمد بن عمرو بن حزم چنین روایت می‌کند: بیش از هفتاد مرد از قریش و بیش از هفتاد نفر نیز از انصار و از مردم نیز حدود چهار هزار نفر کشته شدند. دو پسر از عبد الله بن جعفر، چهار یا پنج نفر از فرزندان زید بن ثابت نیز کشته شدند.

مسلم به مردم شام گفت: دست نگه دارید. محمد بن سعید بن ابی وقاص پس از آن که جنگ باز ایستاده بود با مردم مدینه جنگ می‌کرد. مسلم بن عقبه مدت سه روز در مدینه به قتل و غارت مشغول بود تا جایی که مردم بسیاری کشته شدند، و به زنان تعدی شد و اموال به غارت رفت. مسلم بن عقبه وقتی که از کار کشتار مدینه فارغ شد به قصر بنی عامر در دومه رفت و از مردم مدینه آنانی که مانده بودند درخواست کرد تا بیعت کنند.

عمرو بن عثمان بن عفان، یزید بن عبد الله بن زمعه را که مادر بزرگش ام سلمه همسر رسول خدا (ص) بود فرا خواند ولی وی اجابت نکرد. عمرو نزد ام سلمه آمد و گفت: دخترزاده‌ات را به همراه من بفرست.

وقتی که یزید بن عبد الله نزد مسلم آمد، مسلم به او گفت: با بنده خدا امیر المؤمنین بیعت کن. اگر خواست می‌بخشد و اگر خواست تو را به عنوان برده مالک خواهد شد.

یزید بن عبد الله گفت: من به امیر المؤمنین، نزدیک‌تر از تو هستم. یزید بن عبد الله را از بالای قصر به پایین انداختند و وی کشته شد.

محمد بن ابی جهم را در حالی که در زنجیر بود نزد مسلم آوردند، مسلم به او گفت: تو بودی که گفتی اگر هفده مرد از بنی امیه کشته شوند دیگر شری باقی نخواهد ماند.

محمد گفت: آری من گفته‌ام. گردن وی را زدند.

معقل بن سنان اشجعی در خانه‌اش نشسته بود. یکصد مرد نزد او آمدند، به او گفتند با ما بیا و با امیر بیعت کن.

معقل گفت: من سخنی گفته‌ام و از این که نزد امیر بیایم هراسان هستم.

در پاسخ وی گفتند: چیز بدی از امیر به تو نخواهد رسید.

وی را نزد مسلم آوردند، مسلم به او گفت: پیر مردی را می‌بینم که بیمار است و تشنه.

مسلم دستور داد به معقل غسل بخوراند وقتی که وی غسل را خورد، مسلم گفت: به خدا سوگند هرگز این غسل را از خود خارج نخواهی کرد. تو گفتی که سوار فیل نرو یا ماده شوم همچون ابرهه؟

ترجمه الامامه و السیاسه، ص: ۲۴۰

معقل گفت: به خدا سوگند من تو را از آن ترساندم، ولی عشیره من، بر من پیروز شدند.

مسلم جبه خود را بیرون آورد و به معقل فرمان داد تا آن را در بر کند، معقل گفت: خوش نمی‌دارم آن را بپوشم. مسلم دستور داد تا گردن معقل را زدند. مسلم سپس عازم مکه شد وقتی به پشت مشلل اذنف رسید، حصین بن نمیر را فرا خواند و به او گفت ای پالان دوز، به خدا سوگند، خداوند در نظر من کسی را مبعوض‌تر از تو نیافریده است، اگر امیر المؤمنین فرمان نداده بود تا تو را جانشین خود گردانم، چنین نمی‌کردم، آیا می‌شنوی؟ حصین گفت:

آری. مسلم گفت: در کار خود استواری ورز و جز به افراد مورد اعتماد به کسی دیگر اعتماد مکن، هیچ گاه قریش را فراموش مکن.

مسلم مدتی بعد در گذشت و کنیزی از یزید بن عبد الله بن زمعه جسد وی را از قبر در آورد و سوزاند و هر که به جسد مسلم

می‌گذشت آن را با سنگ مورد حمله قرار می‌داد.

حصین بن نمیر، به مکه آمد و عبد الله بن زبیر را به پیروی از خود فرا خواند، عبد الله بن زبیر نپذیرفت و با حصین بن نمیر به جنگ پرداخت، منذر بن زبیر و دو نفر از برادران وی و مصعب بن عبد الرحمن و مسور بن مخرمه در آن جنگ کشته شدند.

جنگ عبد الله بن زبیر ص: ۲۴۰

مسلم بن عقبه وقتی که از جنگ با مردم مدینه فراغت یافت به مکه رفت و در آن جا در پی عبد الله بن زبیر بود. در قدید مرگ او را دریافت، موقع مرگ حصین بن نمیر را فرا خواند و گفت: امیر المؤمنین مرا وصیت کرده بود، در هنگام مرگ تو را به جانشینی خود بگمارم. هیچ فرستاده‌ای را میان خود و میان قریش قرار مده. مسلم پس از گفتن سخنان خود به حصین در ثنیه به هلاکت رسید.

عبد الله بن زبیر با شنیدن این خبر، مردم مکه را برای این که بتوانند در مقابل لشکریان حصین بن نمیر ایستادگی کنند، مسلح ساخت. حصین بن نمیر با خود منجنیق‌هایی آورد و با آنها به طرف مکه سنگ پرتاب می‌کرد، وی به یاران خود توصیه می‌کرد، مواظب باشند.

سنگی به خانه خدا برخورد نکند که در آن صورت همچون اصحاب فیل خواهند شد. در روز بیست محرم سال ۶۴ هجری، محاصره مکه آغاز شد. این محاصره در تمامی ماه صفر نیز ادامه داشت تا این که در پایان ماه ربیع الثانی، خبر مرگ یزید بن معاویه رسید. در این موقع حصین بن نمیر در پیامی برای عبد الله بن زبیر از وی خواست تا به آنها اجازه دهد برای طواف خانه خدا وارد مکه شوند، زیرا یزید مرده است.

ترجمه الامامه و السیاسه، ص: ۲۴۱

ابن زبیر در پاسخ حصین گفت: مگر از خانه خدا جز مقداری سنگ و گل چیزی باقی مانده است؟

ابن زبیر از این که حصین و یاران وی خانه خدا را طواف کنند، جلوگیری کرد.

حصین از فتح مکه منصرف شد بنابر این مکه را ترک کرد تا این که به عسفان رسیدند، در آن جا یاران حصین از یک دیگر جدا شدند، مردمی که در پی آنان بودند، آنان را دستگیر کردند و به مدینه فرستادند، در مدینه مصعب بن زبیر که از طرف برادرش در مدینه بود آنان را به حژه آورد و سر آنها را از بدنشان جدا کرد. مردم مدینه با عبد الله بن زبیر بیعت کردند.

ابن عباس در موقع بیعت عبد الله در مکه بود، وی به طائف رفت و در سال ۷۰ هجری در آن جا در گذشت، وی در هنگام مرگ ۷۴ سال داشت.

خلافت معاویه بن یزید ص: ۲۴۱

پس از یزید بن معاویه، فرزندش معاویه به جانشینی وی برگزیده شد. وی ۱۸ سال داشت، مدت ۲ ماه خلیفه بود و چند ماه نیز از دیده‌ها پنهان و کسی او را نمی‌دید. پس از مدتی از خانه بیرون آمد، مردم را گرد خود جمع کرد و پس از ستایش پروردگار چنین گفت: مردم! به وظیفه‌ای که بر عهده‌ام نهاده شده است نگریستم، دیدم توان آن را ندارم که پاسخ حق تعالی را در مورد حکومت بر شما بدهم. در میان مردم کسانی هستند که از من بر این کار سزاوارترند، برای شما دو پیشنهاد دارم، یا این که من کسی را به خلافت بر شما برگزینم و یا این که خود کسی را برگزینید.

عده‌ای از بنی امیه نزد وی آمدند و گفتند: مدتی را به ما مهلت بده تا در این کار استخاره کنیم و پس از آن نظر خودمان را خواهیم گفت. پس از مدتی او را زخمی کردند، وقتی که در حال مرگ او نزد او آمدند و از وی خواستند تا کسی را برای جانشینی خود

برگزیند گفت: آیا هنگام مرگ چنین کنم؟ هرگز، به خدا سوگند چنین نخواهم کرد، من هیچ گاه از شیرینی خلافت برخوردار نشدم، چطور به تلخی آن رضایت دهم. معاویه بن یزید، کسی را به جانشینی خود برنگزید.

بنی امیه به عثمان بن عفنه گفتند: پیش برو و با مردم نماز بخوان.

وی در پاسخ گفت: هرگز چنین نخواهم کرد. من به پسر دایی خود، عبد الله بن زبیر ملحق خواهم شد.

ابن زیاد به عثمان گفت: روزگار، روزگار دایی و عموی تو نیست.

ترجمه الامامه و السیاسه، ص: ۲۴۲

وقتی که معاویه بن یزید را به خاک سپردند، بنی امیه در کنار قبر او بودند که مروان بن حکم گفت: به خدا سوگند خلافت از آن ابو لیلی است. مروان پس از آن گفت: پادشاهی پس از ابو لیلی از آن کسی است که پیروز شود. کار برای بنی امیه ناهموار بود و آنان با یک دیگر در گیر بودند.

پیروزی عبد الله بن زبیر ص: ۲۴۲

ابو معشر گوید: عده‌ای از بزرگان ما همراه با عبد الله بن زبیر در جنگ حضور داشتند، زمانی که حصین به مکه آمد، تمامی مکه را فتح کرده بود مگر مسجد الحرام را. من نزد عبد الله بن زبیر نشسته بودم، عده‌ای از قریش همچون عبد الله بن مطیع، مختار بن عبید، مسور بن مخرمه و منذر بن زبیر و مصعب بن عبد الرحمان و چند نفر دیگر نیز حضور داشتند.

مختار بن عبید گفت: به خدا سوگند، من پیروزی را از باب رویحه می‌بینم، آن را بر مردم شام ببندید. یاران زبیر بر مردم شام حمله کردند تا اینکه آنان را از تمامی مکه بیرون کردند، مختار و عبد الله بن مطیع مردانی را کشتند.

مردی از شام در حالی که نیزه‌ای در دست داشت و سر آن را نیز آتش زده بود رسید. میان مرگ یزید بن معاویه و آتش گرفتن خانه کعبه یازده شب فاصله بود. آتش جنگ در باب بنی شیبه شعله‌ور شد، در آن روز منذر بن زبیر به قتل رسید، دو نفر از برادران منذر و مصعب بن عبد الرحمن بن عوف و مسور بن مخرمه نیز کشته شدند.

حصین منجیق‌ها را بر روی کوه ابو قیس نصب کرده بود، از شدت سنگی که بر مکه می‌بارید کسی قادر بر طواف نبود. مردم مکه چادری در کنار خانه خدا بر پا کرده بودند، هر کس که زخمی می‌شد وی را به آن چادر می‌بردند و مداوا می‌کردند.

آتش‌سوزی در خانه کعبه ص: ۲۴۲

مردی که نیزه‌ای در دست داشت و یک طرف آن را آتش‌زده بود به طرف خانه خدا آمد و چادری را که پیروان عبد الله برای زخمی‌ها بر پا کرده بودند، به آتش کشید، آتش به پارچه‌ای که بر روی خانه خدا قرار داشت رسید و آن نیز آتش گرفت. مردم شام پس از این که خانه خدا را آتش زدند مدتی نیز به جنگ پرداختند. در ربیع الاول سال ۶۴ خانه کعبه در آتش سوخت.

در گرما گرم آتش‌سوزی، ناگهان تیری در میان یاران عبد الله بن زبیر افتاد، وقتی آن را

ترجمه الامامه و السیاسه، ص: ۲۴۳

برداشتند نامه‌ای نیز به همراه آن بود، در آن نامه نوشته شده بود یزید بن معاویه در روز پنجشنبه ۱۴ ربیع الاول به هلاکت رسیده است. ابن زبیر وقتی که از این موضوع آگاه شد رو به لشکریان شام کرد و گفت: ای مردم شام، ای آتش‌زنندگان خانه خدا، ای حلال‌کنندگان حرام خدا، برای چه می‌جنگید؟ طاغوت شما، یزید بن معاویه به هلاکت رسیده است.

حصین بن نمیر نزد عبد الله بن زبیر آمد و گفت: وعده‌گاه ما و شما سرزمین بطحا. شبانگاه ابن زبیر و حصین در بطحا به یک دیگر رسیدند.

حصین بن نمیر به عبد الله گفت: می‌دانی، من بزرگ شام هستم و مردم حجاز نیز با تو همراهند. اکنون با تو بیعت می‌کنم، به شرط آن که، آنچه را که روز حَرّه از لشکریان شام روی داده است ببخشید و همراه من به شام بیایید، زیرا ما دوست نداریم پادشاهی در حجاز باشد.

عبد الله گفت: هرگز، من چنین کاری نخواهم کرد. من از مردم شام در امان نیستم، آنان خانه خدا را آتش زده‌اند و حرمت او را نگه نداشتند.

حصین گفت: تو با من به شام بیا، حتی دو نفر نیز با تو مخالفت نخواهند کرد. عبد الله از پذیرفتن پیشنهاد حصین خودداری کرد. حصین گفت: نفرین خدا بر تو باد، نفرین بر آن کسی که گمان کند تو سرور هستی. خدا تو را هرگز هدایت نخواهد کرد. مردم شام! سوار بر مرکب‌های خود شوید، و به شام برگردید.

مردم شام همگی با ابن زبیر بیعت کردند، مگر مردم اردن. مردم مصر نیز با عبد الله بیعت کردند تا جایی که بر مردمان عراق و حجاز و یمن پیروز شد و کارش بالا گرفت و ضحاک بن قیس را بر مردم شام حاکم گردانید.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت عليهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خود کار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام: امام حسين عليه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهایی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بداند، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

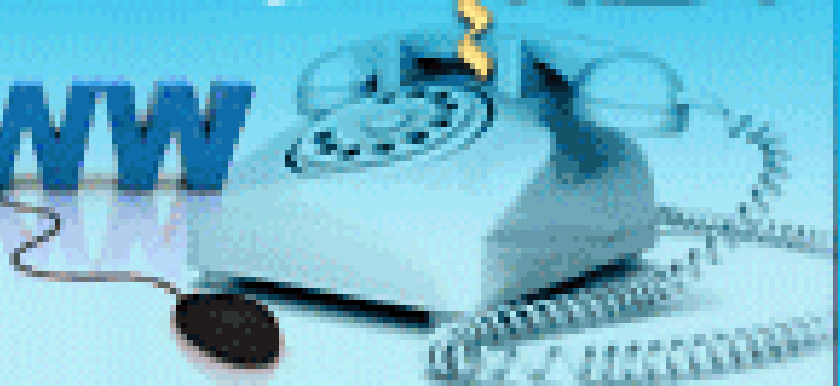
مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



اصفهان

فائمه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹